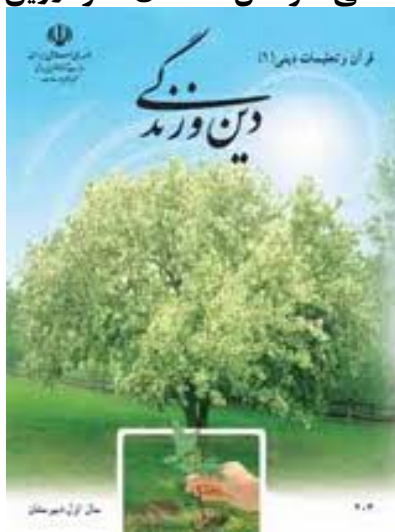


آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی خراسانی، در سال 1318 ق. در قزوین متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در شهر قزوین به پایان برد و سپس راهی نجف اشرف



شد و حدود 7 سال در آن سامان مقدس ماند و از اساتید و عالمان بزرگی چون سید محمد کاظم یزدی و میرزا محمد تقی شیرازی کسب فیض کرد. وی در بازگشت از عتبات عالیات به مدت دو سال از محضر علمی و معنوی عالم متاله سید موسی زرآبادی نیز بهره برد. آیت الله قزوینی از سال 1347 ق. در حوزه علمیه مشهد، شروع به تدریس کرد و 40 سال در این حوزه علمی بدین مهم اشتغال داشت و پدران و با رفتاری مهربان به حال و احوال طلاب رسیدگی می کرد. این عالم الهی در روز 22 ماه ذی حجه سال 1386 هجری قمری برابر با 14 فروردین 1346 هجری شمسی دارفانی را وداع و دعوت حق را لبیک گفت و در صحن عتق رضوی (صحن انقلاب) در ضلع جنوب غربی به خاک سپرده شد. مهمترین آثار مکتوب وی عبارت است از:

1. بیان المفرقان در 5 جلد
2. رساله در معرفه النفس شامل: ان نظر ارسطوی و نقد آن، نظر اهل ماد المحدث بودن نفس و نقد آن و نظر اهل ماد بن درباره نفس و نقد آن و سرانجام تبیین معرفه النفس قرآنی
3. رساله ای در نقد علمی و فلسفی اصول از ده گانه ملا صدرا شریانی در مبانی فلسفه خوش
4. عالمان بسیاری از محضر علمی و معنوی آیت الله شیخ مجتبی قزوینی بهره برده اند که برخی از آنان عبارتند از:
 1. آیت الله محمد رضا باقر ملکی (ره) انجلی (ره)
 2. آیت الله المعظمی سستانی
 3. آیت الله شیخ ابوالقاسم خزعلی
 4. آیت الله شهید محمد رضا سعیدی
 5. آیت حاج سید عباس و حاج سید جعفر سیدان خراسانی
 6. استاد محمد رضا حکیمی
 7. حجت الاسلام و المسلمین استاد شیخ کاظم مدد ر شانه چی
 8. حجت الاسلام و المسلمین واعظ طبسی
 9. حجج اسلام و المسلمین محمد و علی حکیمی خراسانی
 10. پروفیسور عبدالجواد فلاطوری
 11. استاد حیدر رحیم پور ازغدی

اشاره

مطلبی که در زیر از نظر می گذرانید مقدمه آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی (ره) بر اثر مشهورش بیان المفرقان است که حاوی نکات مهمی در نقد فلسفه و عرفان مصطلح است. از همین رو آن را برای خوانندگان گرامی سمات منعکس می کنیم.

بر ارباب اطلاع و واردین در علوم، واضح و هویدا است در قدیم المالی هم طریق فقهای آل محمد علیهم السلام که پیروان قرآن

مجید و سنت سی‌دالمرسلین صلی الله علیه و آله باشند، ممتاز از طریق فلاسفه یونان و عرفای صوفیه بوده، و پیروان فلسفه و عرفان هم از یکدیگر ممتاز بوده اند و هر یک طریق خود را حق و دیگری را باطل دانسته و باکی هم از مخالفت یکدیگر نداشتند. از این جهت هر یک از دیگری تب‌ری و بی‌زاری می‌جستند، زیرا که از مسلمات بود که طریق قرآن و سنت، مخالف طریق فلسفه است. فلسفه یونان، در عصر خلفا ترجمه شده و متکلمین، که پیرو قرآن بودند، متابعت از ائمه علیهم السلام نکردند. خواستند که مطالب فلسفه را مطابق با قرآن کنند و به دو فرقه اشاعره و معتزله متفرق شدند. و فرقه ای هم در زمان خلفا به نام صوفیه و عرفا و مانند حسن بصری و سفیان ثوری و امثال آنها پیدا شدند که مدعی مقام کشف حقایق و اسرار و علم به حقایق قرآن بودند و خود و پیروان خود را از ائمه هدی علیهم السلام بی‌نیاز می‌دانستند، چنان که در «میزان القرآن» این موضوع را بیان کرده ایم. از این جهت دسته فقها - رضوان الله علیهم - که پیرو قرآن و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام بوده اند، از دسته فلاسفه و عرفای صوفیه ممتاز بودند.

این امر تا قریب یک صد سال قبل مسلم و محفوظ بود و بعد از آن به واسطه اینکه عرفای صوفیه و پیروان فلسفه یونان در اقلیت و از جامعه مسلمین، مخصوصاً شیعه و فقها، مطرود بودند، بنای تدلیس و تلبیس و تأویل را گذاشتند. کلمات مقدسه انبیا و ائمه علیهم السلام را مطابق با معتقدات فلسفه و عرفان تأویل کردند و این تدلیس کاملاً مؤثر افتاد تا کار به جایی رسید که پیروان مکتب قرآن و شیعه و فقها چنین معتقد شدند که علوم قرآن مجید و ائمه علیهم السلام عین علوم فلسفه و عرفان است و علوم اسفار و اشارات مثلاً عین قرآن و اسرار قرآن است که بر فقها مخفی و مجهول مانده است. فقهای بزرگ - رضوان الله علیهم - را ظاهری و قشری خواندند و از اسرار قرآن بی‌بهره دانستند و به همین گونه کلمات، عوام شیعه را فریفته و از فقها منزجر نموده اند. عوامل دیگر هم این مطلب را که فقها را قشری نامند تأیید کرد. تا اینکه امر بر عامه، بلکه بر اکثر محصلین علوم دینی نیز مشتبه گردید و بر اهل علم و اطلاع واجب آمد در از الله شبهات بکشند و علوم و معارف الهی را از ساخته‌های فکر بشر ممتاز نمایند و از این اختلاط که موجب گمراهی است جلوگیری کنند. پس از سال‌ها تحصیل فلسفه و عرفان، بر خود واجب دیدم که در این مقصد، بذل سعی کنم و طریقی را که بعضی فقهای سلف، در ترویج علوم و معارف آل محمد علیهم السلام پیموده اند، بیمایم. لذا برای جمعی از آقایان طلاب و غیر هم که جوایب دانش واقعی بودند به تدریس معارف قرآن پرداختم و بر حسب استقبال و تشویق آنان برای تعمیم فائده، دروس را به رشته تحریر در آوردم تا اینکه به توفیق خداوند متعال و تأیید ائمه هدی علیهم السلام، سی‌ما ولی عصر - عجل الله فرجه - آن را به صورت کتابی به نام بیان المفرقان تألیف و کتاب را به چهار بخش نمودم:

1- فی توحید القرآن. 2- فی نبوت القرآن. 3- فی معاد القرآن. 4- فی میزان القرآن. که هر بخش آن جلدی جداگانه است که در موقع فراهم شدن وسائل به طبع رسیده و منتشر گردد و اینک بخش نخستین را تقدیم ارباب فضل و

طلاب علوم می‌نمایم.

در هر یک از کتب چهار گانه در هر مسأله، معتقدات فلسفه و عرفان و قرآن مجید را بیان کرده و جهت امتیاز و اشکالات را به قدر ضرورت شرح داده ایم.

والسلام علی من اتبع الهدی و الله ولی المتوفیق
مجتبی قزوینی

□□□

بسم الله الرحمن الرحيم

المحمد الله رب العالمین. و المصنوع و المسلم علی خیر خلقه و افضل رسله

محمد و اله المطهرین و لعن الله علی اعدائهم اجمعین

انسان، بالفطره و خلقت ذاتی دارای میل و شوق به دانایی و توانایی است و در هر فرد از افراد بشر، کم یا زیاد رغبت به تحصیل این دو کمال موجود می‌باشد. اگر چه شوق، نسبت به متعلق آن در اشخاص به حسب استعداد و درجات آنان مختلف است و طریق تحصیل این دو صفت کمال، یعنی، علم و قدرت در عالم به سه طریق است و هر یک از این سه طریق با دیگری مبائن و مخالف است:

اول. طریق وحی و نبوت، که خداوند عالم پیغمبرانی برای تربیت بشر، و رساندن به سعادت و رسیدن به این دو کمال فرستاده؛ بشر باید متابعت آنان نماید.

دوم. طریق عقل و حکمت که یک دسته از عقلا و بزرگان بشری آن راه را پیموده اند.

سوم. طریق کشف و ریاضت که حضرات صوفیه آن را آئین خود قرار داده اند و عمده مقصود ما بیان طریق اول و آنچه را که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و قرآن مجید بدان تذکر داده، می‌باشد. ولی برای اینکه امتیاز بین طریق انبیا علیهم السلام و فلسفه و عرفان اصطلاحی، کاملاً معلوم گردد، از بیان آن دو طریق به طور اجمال ناچاریم.

طریقه حکما و فلاسفه

حکما و فلاسفه می گویند: طریق معرفت حقایق اشیا و رسیدن به کمال، منحصر به عقل است؛ مثلاً، برای دانستن تأثیر و تأثر اجزای عالم نسبت به هم، یا معرفت اینکه جهان را خالق و صانع هست و ماورای این جهان، جهان دیگری وجود دارد یا نه؛ راهنما و دلیل، منحصر به عقل می باشد و چون عقول بشر یکسان نیست و در مطالب و حقایق یکسان قضاوت نمی نماید، برای تمیز حق از باطل محتاج به میزان و آلت سنجش است که آن را نیز باید عقل فراهم کند تا به وسیله آن میزان، فکر از خطا محفوظ ماند و آن میزان را منطق نامند که دانشجو پس از فهم مسائل منطق در فهم حقایق عالم وارد شود. فلاسفه را - به مناسبت راهی که امت خاخذ کرده اند- به دو دسته بزرگ می توان تقسیم نمود:

1. حکمای مشاء، که پیرو طریقه ی ارسطو می باشند.

2. حکمای اشراق، که پیرو افلاطون می باشند.

ما در موقع خود نسبت به طریقه هر یک توضیح کافی خواهیم داد. و قدر مسلم بین تمام فلاسفه آن است که راه شناسائی حقایق عالم، خواه الهیّات یا طبیعیات (دانائی) و همچنین راه تحصیل صفت قدرت (توانائی)، عقل است تا به وسیله آن بتوان اولاً حقایق را چنان که هست درک نمود و ثانیاً راهی را که برای تحصیل قدرت توانائی لازم است تشخیص داده و پیمود. از این نظر گویند اگر کسی در قوه علم و قدرت به سر حد کمال رسید، شایسته فرمانروائی در جهان می باشد؛ و اگر او را فرمان برند دنیا مدینه فاضله گردد، و زندگانی بشر سراسر سعادت و کامیابی شود. برای اینکه بر خواننده آشکار شود که راه مذکور ناتمام است، و نتیجه آن همگانی نیست، به طور مقدمه باید دانست به طوری که از تواریخ به دست می آید پیدایش فلسفه و حکمت از حدود چهار هزار سال قبل می باشد که به تدریج تکامل یافته و در میان مسلمین به وسیله شیخ ابو نصر فارابی و شیخ ابوعلی سینا به حد کمال رسیده و جامع جمیع علوم حتی علوم غریبه و خوارق عادات گردیده و کتبی درباره آنها نوشته اند و ما در رساله نبوت به شرح آن مفصلاً پرداخته ایم.

پس از ذکر این مقدمه می گوئیم:

اولاً طریق فلسفه و حکمت راهی است خصوصی، و نفعی برای مردم ندارد؛ بلکه عده خیلی اندک از بشر، توانائی و توفیق پیمودن آن را دارند؛ و اگر راه را منحصر به این طریق نمائیم، موجب مهمل گذاردن و سلب سعادت بیشتر افراد مردم است، زیرا نوع مردم نمی توانند مانند ارسطو و افلاطون، یا فارابی و ابوعلی سینا، به عقل خویش، مراحل کمال را طی نمایند و سال های متمادی از عمر خویش را در این طریق صرف کنند تا خود صاحب نظر و رای مستقل گردند. پس یا به کلی از طریق معرفت باز می مانند، یا اینکه در صورت پیمودن راه و مدتی تحصیل، مقلد دیگران می شوند، و یا اینکه با ملاحظه و مطالعه افکار و نظریات گوناگون فلاسفه، چون نمی توانند شخصاً قضاوت نمایند، متحیر و سرگردان می مانند. به طور خلاصه در صورتی که طریق کمال، منحصر به فلسفه و حکمت باشد، مردم به چهار دسته تقسیم می شوند:

1. نوابغ و برجستگان بشر، که عده ای بسیار اندکند.

2. بیشتر مردم که استعداد و توفیق کسب حکمت و فلسفه را ندارند و بویی هم از آن استشمام نکرده اند.

3. کسانی که وارد تحصیل شده، و به حسن ظن به اساتید فلسفه مطالبی را تقلیداً پذیرفته اند.

4. کسانی که با مطالعه افکار گوناگون فلاسفه، دچار حیرت گشته و در هیچ عقیده، ثابت قدم و مطمئن نیستند. چنان که به قول یکی از شاگردان مرحوم جلوه - که از اساتید متأخر این فن بود - کراً اظهار تحیر می نمود.

پس به حکم عقل سلیم، این طریق برای کشف حقایق و تکمیل بشر، گذشته از اینکه اطمینان بخش نیست، سودش - به فرض که سودی داشته باشد - بسیار اندک و منحصر به افراد قلیلی است.

ثانیاً - چنان که قبلاً ذکر شد قبل از فلسفه، باید منطق آموخت که میزان و ممیّز صدق و کذب است و گذشته از اینکه مسائل آن تماماً از بدیهیّات اولیّه تشکیل نیافته است، تا مورد اطمینان باشند؛ بعضی قواعد آن هم بین اهل فن مورد اختلاف است و برای رفع اختلاف در این میزان (منطق)، میزان دیگری وضع نشده است.

ثالثاً - به اتفاق علمای منطق، از اقسام قیاس های منطق، آنچه مورد اطمینان است، برهان است و به اصطلاح اهل فن برهان، قیاسی است که مواد آن از یقینیّات تشکیل یابد و اصول یقینیّات عبارت است از: اولیّات، مشاهدات، تجربیّات، متواترات، و فطریّات و اگر قیاس برهان، از این قسم مواد تشکیل یابد، ناچار نتیجه آن یقین خواهد بود.

بر ارباب دانش، آشکار است در فلسفه، برهانی که مقدمات آن بدیهی و منتج یقین باشد، کم، بلکه نایاب است؛ خاصه هم در الهیّات و قسمتی از طبیعیات و فلکیات. لذا در کلام شیخ غالباً تعبیر به حدس و ظن شده است و شاهد بر این مدعا، اختلاف عظیم فلاسفه در جمیع مسائل می باشد؛ بلکه غالباً دیده شده است که بعضی فلاسفه تغییر مسلک و مشرب داده و عقایدی را که قبلاً منکر بوده بعداً پذیرفته، یا مطالبی را که پذیرفته اند، آن را ابطال نموده اند. چنان که صدر المتأهلین در اوائل اصالح الماهیّی را اختیار، سپس قائل به اصالح الموجود شد. گروهی، در یک مسأله ادعای بداهت و ضرورت نمایند جمع دیگر مخالف آن را بدیهی شمرند. چنان که درباره اتحاد عقل و عاقل و معقول شیخ ابو علی سینا ادعای بداهت بطلان نموده و عده دیگر مدعی بداهت ثبوت آن می باشند.

پس اگر مقدمات برهانی که در مسائل فلسفی استعمال می شود، بدیهی است، این اختلاف از کجا حاصل می شود؟ اگر خواننده به کتب صدر المتألهین و گفته های ایشان سابقه داشته باشد دور نیست که بر ما اشکال و ایراد نماید و گوید که آن مرحوم جمع بین تمام اقوال نموده و گفته است مقصود تمام فلاسفه یکی است، بلکه گفته های پیغمبران کرام و قرآن مجید هم مطابق با تحقیقات من است و اختلافی در بین نیست. این ادعا از طرف ایشان بالمباداه مردود است، زیرا اختلاف ارسطو و افلاطون بین فلاسفه مسلم است و در اقوال آنان در هر مسأله فرقی آشکار می باشد و بیانات قرآن مجید و ائمه اطهار علیهم السلام در اکثر مسائل با گفته آنان مباین است به طوری که در مقام خود مفصلاً بیان خواهیم کرد. جای تعجب است برخی از محصلین چنان مقهور تعصب و تقلید گشته اند که قوه فکر خود را کنار گذاشته و تأویلات و توجیهاات محض نامبرده را وحی منزل انگارند و دلیلی مطالبه ننمایند و ما در رساله نبوت شرح مفصل این مطلب را داده ایم. بالمجمله چون مقدمات قیاس برهان، که در فلسفه به کار برده می شود، از یقی نیات تشکیل نیابد، مأمون از خطا نبوده و پیمودن راه غیر مأمون به حکم عقل حرام است.

رابعا- برهان فلسفی و منطقی دو قسم است:

اول. برهان انی که پی بردن از معلول است به علت.

دوم. برهان لمی که پی بردن از علت است به معلول. اما استعمال برهان لم در المهیات محال است، زیرا آشکار است که احاطه علم معلول به علت غیر ممکن است مگر به برهان صدیقین که صدر المتألهین مدعی آن می باشد و آن عین ادعای وحدت وجود و عرفان است که ما در جای خود به اثبات بطلان آن خواهیم پرداخت. اما برهان ان محتاج به مقدماتی است که باید حقیقت و اقسام علت و معلول دانسته شود که معنی علت و معلول چیست؟ فرق بین علت ناقصه و تامه کدام است؟ فرق علت طبیعی و ارادی و تجلی چیست؟ و هر یک محتاج به اثبات و نفی می باشد تا منجر شود به بطلان دور و تسلسل و بعد از همه این مقدمات، ده دلیل بر بطلان تسلسل اقامه شده و تمام آنها محل ایراد و بحث است، که پس از رد و ایراد زیادی بالنتیجه تسلسل تعاقبی را باطل ندانسته و اجتماعی را باطل می دانند.

پس چگونه برهان انی - با چنین مقدماتی - مأمون از خطا و موجب حصول یقین گردد مگر اینکه مقدمات از قسم اولیات و فطریات باشد که کلام در آنها گذشت. مناسب این سخن از این ابی المعوجاء نقل شده که از او پرسیدند که چرا عقیده خود را فاسد کردی و از استادت حسن بصری دست برداشتی؟ در جواب گفت: دیدم که اطمینان به مسأله ای ندارد. گاهی معتقد به جبر می شود و زمانی به قدر و همین شخص نسبت به صادق آل محمد علیه السلام گوید: که او را مَل کی دیدم که هرگاه بخواهد متجسد می شود. و نیز درباره آن حضرت گفت: نزدیک بود خدا را به من نشان دهد و با هر که سخن گفتم مرعوب نگردیدم چنان که از آن حضرت مرعوب شدم. حال از روی انصاف از محصلین سؤال می شود که اگر بنای تقلید باشد آیا تقلید از صادق مصدق علیه السلام سزاوارتر است یا تقلید از صدر المتألهین یا افلاطون و غیره؟ طریق سوم طریق کشف و ریاضت

مدعیان این راه را اعتقاد این است، که خود عقل حاکم است، که برای او راهی به کشف حقایق - علی ماهی علیها - نمی باشد و از برای معرفت حقایق راه دیگری است که آن کشف و شهود می باشد و به ریاضت حاصل گردد.

عشق از هر دلی که سر برزد خیمه از عقل و علم برتر زد

به همین جهت در مقام رد و طعن فلاسفه بر آمده اند چنان که عارف آنان ملای رومی گوید:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

پیروان این روش، کتابها بر رد حکما نوشته اند مانند «تهافت الفلاسفه» که تألیف غزالی است و نیز گویند راه ریاضت را به فعل باید تعیین نمود. باید دانست که طریق ریاضت بسیار قدیم و دارای رشته های مختلف می باشد. مرتاضین هند و رهبانان مسیحی و عده ای از اروپائیان کنونی، که به تسخیر ارواح مشغولند، نیز از آنان به شمار می روند. خلاصه رشته فلسفه و عرفان، دو طریق بزرگ می باشد که هر یک خود را از دیگری بی نیاز و آن را باطل می شمارند و سالمکین این دو طریق، گرچه بر حسب ظاهر مدعی پیروی از انبیای عظامند علیهم السلام، ولی در حقیقت و معنی، مشی آنها مشی انبیا علیهم السلام و مجاری وحی نیست و اعتقاد فلاسفه در احتیاج عالم به شخص کامل، مخالف است با اعتقاد مل یون به پیغمبر، ولی این سینا به واسطه برخورد به پاره ای از حقائق قرآن، اولین فیلسوفی است که نبوت، را به طریق مل بین اثبات نموده است.

باید دانست که مقصود ما، این نیست که هیچ حکیم و عارفی، دارای بعضی از علوم انبیا علیهم السلام یا پیرو آنان نیست، یا انبیا و پیروانشان علیهم السلام از علوم فلسفه و عرفان اطلاع ندارند، بلکه مقصود اصلی این است که نبی و فرستاده خداوند، حکیم و عارف اصطلاحی نمی باشد و طریق انبیا علیهم السلام در فهم حقایق با حکما و عرفا مخالف است چنان که این دو دسته در طریق معرفت یکسان نیستند یکی عقل را و دیگری کشف و ریاضت را کاشف حقایق می دانند.

و نیز باید دانست که در هر سه طریق یعنی طریق وحی و نبوت و طریق فلسفه و طریق کشف و شهود، عقل لازم و حاکم است با این تفاوت که در طریق دوم عقل را مستقل دانند و محتاج به کمک انبیا علیهم السلام نمی باشد، لذا آنچه را که

ادراک نماید، مورد تصدیق تابعین این راه می باشد گر چه مخالف با انبیا علیهم السلام باشد. [به همین جهت در مسأله معاد گویند تجرد و بقای روح و لذائذ و آلام آن به برهان عقلی ثابت است ولی لذائذ و آلام جسمی عالم آخرت را منکرند چون این مطلب از مدرکات عقل نیست؛ و در طریق سوم فقط در تعیین طریق ریاضت برای کشف و شهود حقایق عقل را حاکم و میزان دانند ولی خود عقل را مدرک و کاشف نشمارند ولی نسبت به طریق اول که - ان شاء الله - مفصلاً بیان خواهد شد، عقل، حجت و دلیلی است که از طرف خداوند برای اتمام حجت به مردم اعطا شده، و عقل، حجت و پیغمبری است باطنی، ولی با کمک نبی ظاهر؛ و وظیفه عقل استماع آیات الهی و تصدیق آنها می باشد و عقل را مدرکاتی است که مستقلاً درک می کند و در این مستقلات عقلی اختلافی بین عقول نیست و از جمله مستقلات عقل این است که کشف تمام عوالم دنیوی و اخروی و معرفت صفات و ذات ربوبی از مدرکات او نیست و از عهده تعیین و تشخیص تکالیف و اعمالی که در نظام دو جهان دخالت دارد بر نمی آید و همچنین عدم اطمینان به کشف و شهود از مستقلات عقلیه است چنان که ریاضاتی که معنی شده از مستقلات عقلی نمی باشد و احتمال ضرر در انجام آنها زیاد است پس ناگزیر برای کشف حقایقی که عقل مستقلاً آنها را درک نکند و در معرفت آنها سرگردان شود، محتاج به بیان کسی خواهیم بود که به تمام جهات حسن و قبح و مصالح و مفاسد اشیا، محیط باشد. و چون این جهات از حد شماره خارج و عقل جمیع بشر از احاطه به آن عاجز است عقل سلیم حکم می کند که باید خداوند متعال کسی را بفرستد تا عقول مردم را بیدار کند و غبار طغیان و عصیان را از آنان بزداید و به کمک عقل حقایق اشیا را به آنان بیاموزد تا دارای کمال علم و قدرت شوند و چنان که در رساله نبوت شرح داده ایم تشخیص مدعی نبوت صادق از کاذب با عقل است.

اکنون که اختلاف بین سه طریق را بیان نمودیم برای مزید توضیح، نتیجه دو راه فلسفه و عرفان را به طور فهرست بیان می نمائیم و نتیجه طریق انبیا علیهم السلام را هم در محل خود بیان خواهیم کرد تا به خوبی اختلاف آشکار شود و محصلین بفهمند که فلسفه و عرفان، مخالف و مابین با قرآن است نه مطابق آن.

1- شناختن خداوند متعال و اثبات وجود او امری است نظری و محتاج به اقامه برهان. و برهان، متوقف است بر تحقیق و بحث در علت و معلول و ابطال تسلسل.
2- توحید واجب الوجود، متوقف است بر اثبات اصالة الوجود و تشکیک در حقیقت وجود، یا اقامه برهان تعینی یا اثبات وحدت اطلاق.

3- قول به ثبوت قدیم با ذات خداوند، نه در مرتبه ذات مانند مَثُل افلاطونیه یا قول به صور زائده بر ذات و قائمه به ذات و انحصار علم خداوند به کلیت یا قول به اینکه علم خداوند عبارت است از نفس حضور موجودات نزد او بدون علم سابق بر اشیا یا قول به اینکه بسیط المحقیقه کل الماشیاء یا علم اجمالی در عین کشف تفصیلی و امثال اینها که عرفا قائل شده اند.

4- توحید در افعال یعنی اسناد تمام افعال به خداوند به سلسله علت و معلول بدون امکان تخلّف حتی افعال بشری بالمبتدع، و استناد شرور به خداوند یا انکار شرور در عالم.

5- اثبات لذائذ و آلام روحی که سبب آنها اخلاق حسنه و رذیله است و سبب آنها امور تکوینی و اسبابی است که منجر می شوند به اسباب غیر اختیاریه که منتهی است به علم خداوند به ذات و نظام عالم.

6- اثبات قدم اصول عالم حتی عناصر.

7- انحصار حوادث به حوادث یومیه ازلاً و ابداً که مستند می باشند به اسباب تکوینی.

8- اثبات عدم امکان تغییر و تغیر در عالم و انکار بداء.

9- انکار نسبت حسن و قبح در عالم به اراده و اختیار بشر.

10- انکار معاد جسمانی.

11- انکار نبوت به معنایی که در ادیان وارد شده است و انکار ملائکه و جبرئیل به معنایی که از مجاری وحی رسیده است.

12- محدود شمردن علم و قدرت خداوند به امور و موجودات کائنه.

13- اثبات سنخیت بین واجب و ممکن.

14- انکار خلود در عذاب.

خلاصه، نتیجه معارف بشری که به برهان و عرفان ثابت شود، معرفت ذات خداوند است به مفاهیم و وجوه، و از برای سالکین معرفت حق تعالی به تعینی ذات، و از برای کمّین، حیرت و فرق نگذاشتن بین شاهد و مشهود و عابد و معبود، و محروم شدن از اعظم نعمت های الهی، یعنی از عبادت و خضوع و خوف و خشیت و تضرع. چنان که گویند:

یَسْقُطُ الِ تْکَالِیْفِ عَنِ الْمَسْأَلِ كِ فِي مَرْتَبَةِ الْحَالِ

و شیخ (ابن سینا) به این عبارت گوید:

والمعارف یزید فیما ذهل فیما یصار به الیه فاعرف ال عن کُل شئی فاهو فی جملۀ من لا کلّف ک یف
والمتکلیف لمن یعقل المتکلیف.

بر از باب فضل آشکار است که طریقی انبیا علیهم السلام و ثمرات آن، مخالف و مابین با نتیجه های فوق می باشد. از آنچه گذشت اجمالاً آشکار گردید که ورود در طریقی دوم و سوم مأمون از خطا نبوده، بلکه خطای آن مسلم می باشد و باید طریقی را طی نمود که مأمون از خطا باشد و آن طریقی انبیا است چون سعادت بشر در پیروی از عقل مردم می باشد و پیغمبران عقل تمام مردمند.

المبت پیروی از انبیا علیهم السلام در صورتی است که اثبات توحید حق تعالی و صفات و کمال او شده، اعتقاد به نبوت پیغمبر نیز حاصل شده باشد.

تذکر

نخست باید در طریقی معارف و علوم و عالی تحقیق نموده و سپس از طریقی حق و واقع پیروی نمود:

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ سَمِعُوا الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرٌ وَاللَّهُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا فِي قُلُوبِهِ
المآلِب

و باید متوجه بود در موقع تحصیل باید معلمین و صاحبان کتب را شناخت و فریفته شهرت و نام آنان نگردید و از تقلید و عصبیت کورکورانه اجتراز نمود؛ مثلاً از کسی مانند فخر رازی - که مردی متعصب است - نباید تقلید نمود و مردمان جاه طلب دنیا دوست، لیاقت تبعیّت ندارند و بر فرض عدم امکان شناختن معلم و صاحب کتاب باید به مضمون آیه شریفه فوق که تذکر به این امر عقلی و نظری است عمل نمود. پیشوایان ما معلم لایق تعلّم را وصف نموده اند و اکنون چند خبر در این مورد ذکر می شود:

1- روی المیزنطی عن المرصّأ علیه السلام أنّه قال من ذكر عنده المصوّفيّة ولم ینکرها بل سانّه و قلبه فالیس منّا

بزنطی از حضرت رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود هر کسی که در نزد او ذکر صوفیه شود به زبان یا دل آنان را انکار نکند از ما نیست.

2- در خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که مردی به آن حضرت عرض کرد که در این زمان گروهی ظاهر شده اند که آنها را صوفیه گویند درباره آنان چه فرمایید؟ فرمود: آنان ما را دشمنند، و کسی که میل و رغبت به آنان کند از آنها به شمار آید، و با آنها محشور شود. به زودی جمعی بیایند که دوستی ما را ادعا کنند و به آنها مایل باشند و شبیه آنان شوند و خود را به لقب آنان ملقب کنند و گفته ایشان را تأویل نمایند. آگاه باشید کسی که به سوی آنها رغبت کند از ما نیست و ما از او بیزار می باشیم و کسی که آنان را انکار و رد بنماید چون کسی است که با کفار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد کرده است.

3- روی السید المرتضی باسناده عن الإمام المحسن المعسکری أنّه قال لابی هاشم الجعفری یأبأ هاشم سی امتی زمان علی المناس ووجههم ضاحکة مستبشرة وقلوبهم مظلّمة من کدره، المسنة فیهم بدعة و المبدعة فیهم سنة، المؤمنین بینهم موحق و المفسق بینهم موقر، أمراؤهم جاهلون جایی رؤون و علی ماؤهم فی ابواب المظلّمة سایی رؤون، اغنیائهم یسرقون زائد المفقراء و اصاغهم یتقدّمون علی المکبراء و کمال جاهل عندهم خیر و کمال محیل عندهم فقیر، لا یمی زوین بین المخلص و الممرتاب، لا یری عرفون المصّان من المذیّاب، علماؤهم شرار خلق الله علی وجه الماریض لانهم یمی لون الی المفسسفة و المتصوّف و یمی الله انهم من اهل المعذول و المتحرّف، یبال غون فی حبّ مخالّین و یضلون شیعتنا و موالمینا، ان نالوا منصبا لم یسبعوا عن المرشاء و ان خذلوا عبدوا الله علی المریاء الما انهم قاطع طریق المؤمنین و المدعاة الی نحلّة المملّح دین فمن ادركهم فلی حذرهم و لی صن دینه و ایمانه ثم قال یا أبأ هاشم هذا ماجدثنی أبی عن آبائی ه جعفر بن محمّد علیهم السلام و هو من اسرارنا فاکتمة الما عن اهلّه

- سید مرتضی از حضرت عسکری علیه السلام نقل می کند که آن حضرت مخاطبه فرمود با ابی هاشم جعفری و فرمود: زود باشد که بیاید زمانی بر مردم که صورت های آنها خندان باشد و دل هایشان تاریک. سنت و عمل خوب در نزد آنها بدعت و بدعت و عمل زشت سنت باشد. مؤمن در بین آنها کوچک و فاسق بزرگ گردد، رؤسای آنها نادان و ظالم باشند و علمای آنها به جانب ظالمین روند؛ اغنیا از توشه فقرا بزدند و کوچکان آنها مقدم شوند بر بزرگان. هر جاهلی در نزد آنها دانشمند، و حیلّه گر نزد آنها فقیر نماید، بین مخلص و مرتاب تمیز ندهند، علمای آنها بدترین خلق خدایند در زمین، زیرا میل نمایند به فلسفه و تصوّف. قسم به خداوند که ایشان اعراض کنند از حق، و اهل تحریف می باشند. مبالغه می کنند در دوستی مخالفین ما، و گمراه می کنند شیعیان و دوستان ما را، اگر منصبی را دارا شوند، از رشوه گرفتن سیر نشوند و اگر ذلیل شوند عبادت نمایند خدا را از روی ریا؛ بدانید اینان راهزن مؤمنین می باشند و خوانندگان به سوی راه بی دینان هستند، پس کسی که ادراک کند آنها را باید از آنها بر کنار باشد و نگهداری کند دین و ایمان خود را. پس فرمود ابی اباهاشم! آنچه گفتم حدیث فرمود پدرم از پدران خود از حضرت صادق علیه السلام و از اسرار ما است مخفی بدار آن

را.

2- فی قُرب الماسناد مسنداً عن محمد بن حسین بن ابی الخطاب. قال: كُنْتُ مَعَ المهادی علی بن محمد علیهم السلام فی مسجد المنبجی صلی الله علیه وآله فاتاه جماعه من أصحابه منهم ابو هاشم الجعفری و كان رجلاً بليغاً و كانت له منزلَةٌ عظیمهٌ عنده عليه السلام ثم دخل المسجد جماعه من المصوفیة و جلّسوا فی جانب به مستدیراً و أخذوا بالمتهلل فقال عليه السلام لا تلتفتوا الی هؤلاء المخداعین فإنهم خلّفاء المشیطین و مخربوا قواعد المدین یتزهدون لراجه الأجسام و یتهجدون لصد المانام.

تا اینکه می فرماید:

ولای عتقدہم الا المحمّقاء فمن ذهب الی زیارة واحد منهم حیّاً او میّتاً فکان ما ذهب الی زیارة المشیطین و عبادہ الماوتیان و من اعان واحداً منهم فکان ما اعان یزید و معاویة و اباس فیان فقال رجل من أصحابه: و ان کان معترفاً بحقوقی کم؟ قال فانظر الیه شبه المعضب و قال علیه السلام: دَعِ ذَاکَ عَنکَ. من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا، اما تدری انهم احسن طوائف المصوفیة و المصوفیة کلّهم مخال فینا و طریقهم مخال فی طریقنا و انهم الی انصاری و مجوس هذه الامم اولی ک المذین یتزهدون فی اطفاء نور الله و الله متّ نور و ل و کیره الکافرون.

- در قرب الماسناد از محمد بن حسین بن ابی الخطاب نقل نماید که گفت با حضرت هادی علیه السلام در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم پس گروهی از اصحاب آن حضرت آمدند من جمله ابو هاشم جعفری و او مردی بلیغ و دارای مقام ارجمندی در نزد حضرت هادی علیه السلام بود. پس گروهی از صوفیّه داخل شدند و در آن طرف مسجد دور هم نشستند و شروع کردند به تهلل. حضرت فرمود: المتقات به این گروه فریبده ننمائید، زیرا اینان خلفای شیاطین می باشند و از دستورات دینی خارج شده اند. زهد می ورزند برای راحتی جسم و نماز شب به جا می آورند برای ربودن مردم. پس متابعت نکنند آنها را مگر نادانان. اعتقاد به آنها پیدا نکنند مگر احمقان. پس کسی که برود به دیدن یکی از مرده یا زنده آنها، مثل آن است که یزید و معاویه و ابو سفیان را یاری کرده است. یکی از اصحاب عرض کرد اگر چه اقرار به حقوق شما نمایند؟ راوی می گوید حضرت رو کرد به جانب او در حالی که غضناک بود، پس فرمود: واگذار این را، کسی که معترف به حقوق ما باشد به سوی دشمن ما نمی رود. آیا نمی دانی ایشان بهترین طوائف صوفیّه می باشند و تمام صوفیّه مخالف مابند و طریق آنها مخالف طریقه ماست و نیستند ایشان مگر نصاری و مجوس این امت. ایشانند کسانی اند که در خاموش کردن نور خدا کوشش نمایند و خداوند تمام کننده است نور خود را اگر چه کافران مکروه و ناپسند دارند.

تنبیه

بعضی از بی خبران گمان کرده اند که اصل فلسفه، از انبیا علیهم السلام گرفته شده و تصور کنند به طوری که شیخ اشراق نقل کرده منتهی می شود به هر مس المهرامسه که یکی از انبیا علیهم السلام است.

اولاً این ادعا سند تاریخی درستی ندارد.

ثانیاً اختلاف شدید بین فلاسفه در اصول، بلکه در تمام مسائل، گواه است بر اینکه اقوال آنان مستند به یک مدرک و اصل که منتهی به رسول و انبیاء گردد نمی باشد و در اصول دین مبین انبیا علیهم السلام اختلافی نیست.

ثالثاً به تصدیق اهل فن، فلسفه را طریق مستقلی دانستند در مقابل شرایع، لذا در تعریف آن گویند: حکمت، دانستن حقایق اشیا است به قدر طاقت بشر، خواه موافق شرح باشد خواه مخالف آن.

عارف محقق حاج ملا هادی سبزواری در حاشیه شرح منظومه چنین گوید: متصدیان شناسائی حقایق موجودات، طوائفی می باشند: گروهی منحصر دانند تحقیق حقایق را به فکر. گروهی به ریاضت و کشف. دسته دوم عرفا و صوفیّه اند. دسته اول یا مقیدند که موافق شرع باشد و ایشان متکلمین اسلامی هستند یا مقید نیستند به موافقت انبیا علیهم السلام و شرایع و ایشان فلاسفه مشاء می باشند و دسته ای که جمع بین ریاضت و برهان کرده اند حکمای اشراقند. در این تقسیم به خوبی هویدا است که فلاسفه نقطه مقابل انبیا علیهم السلام به علاوه بعضی ضروریات مل بین مخالف آرای فلاسفه است.

تبصره

باید دانست که فلاسفه و عرفای قدیم آنچه را به عقل و کشف خود درک می کردند واقع دانسته و از مخالفت با دسته دیگر [متکلمین اسلامی] باکی نداشتند ولی چون نوبت به متأخرین رسید بنای تدلیس در علم را گذارده، ظواهر بلکه نصوص آیات و روایات را که مخالف با قوانین و مسائل فلسفی بود تأویل نمودند و مدعی شدند که مقصود قرآن و خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام همان است که ما فهمیده و دانسته ایم غافل از آن اینکه تأویل ظواهر و نصوص، خلاف حکم عقل و ظلم بر صاحب شریعت است و در حقیقت چنین کسی نسبت جهل و عجز از اظهار مقاصد به خدا و پیغمبر داده که نتوانسته اند حقایق و مطالبی را که دانستن آنها برای ارشاد خلق لازم است [با] بیانی روشن و صریح ادا

کنند و مردم را به ادای عبارت مبهمی که مناسبتی با مقصود ندارد و باید به سلیقه دیگران معنی و تأویل شود سرگردان و بلا تکلیف گذاشته اند. به علاوه چون عقول مردم یکسان نیست، اگر بنا شود که هر کس خود را مجاز داند که کلمات را با مقاصد خود تأویل و تطبیق کند، اختلافی عظیم پیدا شود. و محقق قمی در این باب بیانی دارد که حاصلش این است که تأویل کنندگان ظواهر آیات و روایات منّی بر خدا و رسول گذاشته و این طور وانمود می کنند که خدا و پیغمبر نتوانسته اند مقاصد خود را واضح [بیان] کنند. ما به کمک آنان برخاسته و مراد گوینده را دریافته و بیان می کنیم. برای نمونه آیه ای را که نص صریح در معنائی است ولی متأخرین از عرفا و فلاسفه تأویل کرده اند بیان می کنیم تا بطلان توهّمات آنان بر خواننده آشکار شود. خداوند در آیات شریفه: **وَقَالُوا تَمَسُّنَا الْمُنَارُ الْآيُّ أَمْ مَعْدُودَةٌ قُلْ أَتَخَذُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ** × بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمُنَارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ **كُلُّ مَا نَضِجَتْ جِلْدُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جِلْدًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ**

و بسیاری آیات دیگر تصریح به خلود در عذاب برای گروهی از کفار می نماید ولی تأویل کنندگان با این بیان روشن و وضوح، ظواهر آیات را انکار نموده و گویند مراد گوینده، حرکت جوهری است و در هر باب از این قبیل تأویلات زیاد دارند که در جای خود ذکر خواهد شد.

روایات شریفه، نیز تأویل و تفسیر به رأی را منع فرموده اند که تفسیر صافی و سایر تفاسیر ذکر نموده و از آن جمله است: **عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا ضَرَبَ رَجُلٌ الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بِبَعْضِ الْآكَفَرِ** و مرحوم فیض در مقدمه صافی می فرماید که مراد از تفسیر به رأی خود که نهی شده من فسّر القرآن برأیه **فَلَيْتَبَوَّءَ مَقْعَدَهُ مِنَ الْمُنَارِ** آن است که شخص در امری رأیی دارد و قرآن را با رأی خود تطبیق می کند تا آنچه را به هوس خویش پسندیده، تأیید نمایند یا آن که در تفسیر قرآن بدون مراجعه به اهل آن سرعت کند. بالمجمله، شکی نیست که تأویل ظواهر و نصوص قرآن مجید و اخبار شریفه، مخالف با حکم عقل و صریح آیات و روایات است و این مطلب منافات ندارد با اخباری که دلالت دارد بر اینکه قرآن دارای اسرار و بطون زیادی است که مختص به خواص می باشد و همه کس تحمل تعلم آن را ندارد؛ زیرا فرموده اند که اسرار علوم نزد فلاسفه و عرفا می باشد و هر جا که تفسیر یا تأویل ضرورت داشته باشد باید از بیان مجاری وحی اخذ نمود. تأویل و توجیه اصول همگانی دستورهای عمومی انبیا و اوصیا علیهم السلام که ضامن سعادت بشر است عقلاً و نقلاً حرام و ظلم به گوینده می باشد.